

جنگ ملا و مکتبی را متوقف سازید!

نهضت‌های اسلامی که بعد از یک دوره طولانی غنوده‌گی، نکبت و ادبار امت مجدداً سر بر افراشت و به‌کار آغاز کرد؛ از همان اولین روزهای قیام خود با پدیده نزاع میان دو دیدگاه حاکم بر مکتب و مدرسه و مدرسه علوم دینی و پوهنتون مواجه گردید.

این نزاع با گذشت زمان و با دگرگونی‌هایی که در جوامع اسلامی رونما گردید؛ حالت پیچیده‌تر و خشن‌تری به‌خود گرفت و نهضت اسلامی را با عواقب خطرناکی تهدید کرد.

برای بازیابی ریشه‌های این نزاع و جلوگیری از عواقب بدتر آن؛ لازم است تا جو حاکم بر هر دو نهاد را عمیقاً بررسی کنیم و راه‌های توحید آن را جستجو نماییم.

مکتب و پوهنتون از بدو تولد خود؛ به‌عنوان رقیب مدرسه عرض اندام کرد و پای افکار جدید و عرصه نظرات متضادم با افکار و نظرات حاکم بر مدرسه بود. بدیهی‌ست که از دو نظام تعلیمی جداگانه، با مواد درسی متفاوت و با اهداف تحصیلی گوناگون؛ نتیجه‌ای جز نزاع و کشمکش را نمی‌توان انتظار داشت.

مکتب، داکتر، انجنیر، پیلوت، مدیر، رئیس و وزیر تحویل می‌داد.

مدرسه، مؤذن، ملا، امام و خطیب.

مکتب، با دنیای مردم سر و کار داشت و مدرسه با آخرت‌شان.

در مدرسه علوم دینی تدریس می‌شد و در مکتب علوم اجتماعی.

در مدرسه از علوم اجتماعی جز اندکی و در مکتب از علوم دینی جز کمی سراغ نمی‌شد. هر کی از مکتب فارغ می‌شد به پوهنتون می‌رسید و با فراغت از آن در ادارات دولتی استخدام می‌گردید و اداره مردم و کشور به او سپرده می‌شد و این شخص از دین اطلاعی نداشت و آن‌که از مدرسه فارغ می‌شد و مراسم دستاربندی‌اش انجام می‌یافت؛ به مسجد می‌رفت و امامت و خطابت مساجد را به‌عهده می‌گرفت. این شخص در کنار این که از دنیا اطلاعی نداشت، در مدرسه نه از جغرافیه، نه از تاریخ کشور، نه از تاریخ اسلام و دنیا، نه از فزیک و کیمیا، نه از ریاضی و الجبر و مثلثات و نه از هیچ یکی از علوم اجتماعی در رابطه به انسان و تاریخ او و دنیا و پدیده‌های آن به بحث می‌پردازد؛ نخوانده بود.

در مدرسه فقط صرف و نحو، زبان عربی، فقه وضو، نماز و نکاح و جنازه و تدفین و تکفین، فلسفه و منطق یونان باستان و احیاناً کمی از قرآن به حدی که در آن نیز به بحث‌های صرفی و نحوی می‌پرداخت و اکثراً با تفاسیر گوناگون، پیچیده و اختلاف رأی عمیق مواجه می‌گردید که دریافت تفسیر حقیقی برایش دشوار جلوه می‌کرد و از این‌رو ترجیح می‌داد؛ بر فقه اکتفا کند و بگوید: برای کسانی چون ما فقه کافی‌ست، ما توان درک قرآن و حدیث را نداریم، مبادا در ترجمه و تفسیر آن مرتکب اشتباه شویم، فقهای اسلام مطالب ضروری را از قرآن و حدیث گرفته‌اند و در کتب فقهی تدوین کرده‌اند، برماست تا بر آن اکتفا کنیم، سعی بیهوده برای فهم قرآن و حدیث؛ تلاشی‌ست بی‌باکانه که لازم است از آن به شدت خودداری کرد!! او وضع حاکم بر اجتماع را صد در صد مطابق اسلام می‌شمرد. از نظر او اسلام یعنی وضع موجود که مطابق مقدرات الهی بوده، خدا بر آن رضایت داده... نباید بر آن اعتراضی کرد و تلاشی برای دگرگونی‌اش.

چنین اعتراض مترادف است با اعتراض بر مقدرات الهی و چنین تلاشی مترادف است با تلاش بر ضد سنن ثابت حاکم بر هستی!! ولی محصل و مکتبی در مکتب و پوهنتون به سوالات خود در باره خودش، مردمش، کشورش و دنیایش جواب می‌یافت. با ساختن قلم، کاغذ و رنگ؛ با بایسکل، موتر، طیاره، رادیو، تلویزون، کامره، تار، تکه، چرم و پلاستیک، ادویه و غذا و عوامل مرض و تداوی و معالجه و... آشنا می‌شد.

وقتی در پای منبر ملا و خطیب می‌نشست نه تنها از این حرف‌ها که برایش مهم و حیاتی جلوه می‌کرد؛ چیزی همی‌شنید؛ بلکه حرف‌های مغایر آن‌را می‌شنید. تاخت و تاز بر علوم انسانی، حقیر جلوه‌دادن دنیا، مخالفت با علوم تجربی، انکار از واقعیت‌های ملموسی چون رسیدن انسان به کره ماه، اصرار بر این‌که زمین هموار است، برشاخ گاو تکیه کرده و لرزه‌هایش بنا بر خستگی گاو و انتقال زمین از شاخی به شاخی؛ در محیط مدرسه بیشتر صورت می‌گرفت و انتباه یک خطیب فارغ از مدرسه چنین بود.

اما در پوهنتون؛ از دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، از انقلاب‌های فکری، از مبارزات ملت‌ها برای رسیدن به آزادی و حقوق اجتماعی، از سرنگونی نظام‌های استبدادی، از نزاع میان مکاتب مختلف فکری اطلاع می‌یابد، از آن متأثر می‌شود، تکرار آن‌را در جامعه خود می‌خواهد، ایفای نقشی شبیه به روشنفکران مبارز سایر نقاط دنیا را در کشور خود خواهان است، از وضع کشور خود، از فقر، جهل و استبداد شکایت دارد، شاید شکایت تقلیدگونه باشد، شاید این اعتراض، از برداشت‌های شخصی او از وضعیت مایه نگرفته؛ بلکه جریانات دنیا و فضای پوهنتون بر او تحمیل کرده است. به هر صورت او می‌خواهد کشورش در ردیف کشورهای پیشرفته دنیا قرار گیرد، ملت‌اش از استبداد، فقر و جهل نجات یابد، وقتی به این امید به مسجد و مدرسه می‌رفت و به پای منبر می‌نشست؛ مکرراً می‌شنید:

صبر کنید، بر وضع راضی باشید، بر آنچه خدا داده و آورده اعتراض نکنید، پاداش اعمال تان‌را در آخرت بخواهید، دنیا حقیر است و بی‌ارزش؛ به آن پشت پا بزنید.

این حرف‌ها برای او قابل فهم نبود، با ذهنیت پوهنتونی او نمی‌ساخت، گمان می‌کرد؛ این حرف‌ها تکرار حرف‌هایی‌ست که کلیسا در مقابل رنسانس علمی اروپا داشت و در دفاع از نظام‌های استبدادی و ظالمانه حاکم بر سرنوشت ملت‌های اروپایی گفته بود. او آینده شبیه به کلیسا را برای مدرسه و مسجد انتظار داشت: شکست و عقب‌نشینی در برابر تهاجم بی‌رحم علوم تجربی.

ملا و طلبه از جریانات حاد و حساس پوهنتون اطلاعی نداشت، از مبارزات تند و گرم مکاتب مختلف فکری که در پی جلب و جذب محصلان بود؛ فاصله داشت، در موقعیتی نبود؛ بتواند در این مبارزات نقشی داشته باشد. محصل در پوهنتون‌های بزرگ، منظم، دارای استقلال نسبی و با تمویل از بودجه دولت؛ مشغول درس بود. وجود اجتماع بزرگ، موجودیت اختلافات میان متعلمین مربوط به خانواده‌های مرفه و حاکم که اختلافات شان‌را از خاندان‌های در حال کشمکش بر سر قدرت به ارث برده‌اند؛ مقایسه نظام‌ها و مکاتب فکری در مواد درسی‌شان، آزادی‌های آکادمیک مؤسسات علمی، جرأت مبارزه با نظام حاکم و اعتراض بر جریانات کشور را به او می‌داد.

ولی طلبه که به فقیرترین طبقه جامعه ما تعلق داشت؛ در مدارس محلی با جمع‌آوری وظیفه از مردم محل، تحت نظارت مستقیم خان و ملک و با اتکا به کمک‌های مالی، خیرات و صدقات آنان، دروس

مدرسه را به پایان می‌برد و پس از آن نیز تا پایان عمر بر این نوع کمک‌ها متکی بود، امکان مبارزه با وضع و اعتراض بر آن را هرگز نمی‌یافت.

با توجه به همه این دلایل است که می‌بینیم مبارزات سیاسی در کشور ما از پوهنتون آغاز شد، مبارزات اسلامی نیز به‌جای آن‌که از پایگاه اصلی خود (مدرسه) به‌کار آغاز کند، از پوهنتون سر برافراشت، تا مدت‌ها در این محدوده منحصر ماند، عده محدودی از مدرسه‌ای‌ها به آن پیوست، حتی در یک مرحله حساسی که نهضت به حرکت مواج و نیرومندی تبدیل شد و نظام از آن احساس خطر کرد؛ خواست مدرسه را علیه نهضت اسلامی به‌کار گیرد. نظام حاکم از طریق روحانیون وابسته به دربار خواست تا جمعیت علمای دولتی درست کند و نهضت اسلامی را با آن بکوبد و علی‌الاقول از انضمام علمای مؤمن و مجتهد با نهضت مانع شود. دولت با این کار عملاً مدرسه را در برابر پوهنتون قرار داد و جنگ ملا و مکتبی را پایه‌گذاری کرد.

ملا به مظلوم‌ترین طبقه مردم ما تعلق داشت، سخت‌ترین شرایط زندگی را تحمل می‌کرد، رژیم‌های منحل گذشته وضعیت ذلت‌آوری بر ملا و مدرسه تحمیل کرده بود که می‌خواست از طریق آن دین را تذلیل و تحقیر کند و عزت و حیثیت آن را پایمال نماید. طلبه از روزی که وارد مدرسه می‌شد؛ تا پایان عمر خود باید برای یک لقمه نانی به دروازه هر کس و ناکسی می‌ایستاد. اما امتیاز ملا در این بود؛ از متن ملت خود بر می‌خواست، همیشه با مردم خود بود، از روز تولد که در گوش‌شان آذان می‌گفت تا روز مرگ که بر سر قبرشان به موعظه می‌رفت.

ولی مکتبی با پا گذاشتن به حریم مکتب مسیر خود را از مردم جدا می‌یافت، در لباس، اطوار و گفتار و همه چیز از مردم می‌پرید، در لباس و اطوار خود از غرب تقلید می‌کرد. نکتایی، کرتی و پتلون و پیراهن رنگه بی‌آستین را نشانه همراه شدن با کاروان ترقی و تمدن و نجات از عقب‌مانده‌گی می‌شمرد، از وضع پسر و دختر پوهنتونی و اطوار و حرکات‌اش احساس می‌کردی که با کسی در جاده‌های لندن و پاریس روبروی.

در مقابل، طلبه و ملا لباس مردم خود را بر تن داشت، به زبان مردم صحبت می‌کرد، در شادی و غم با مردم بود، مثل مردم از بی‌گانه‌پرستی و تقلید اجنبی نفرت داشت. بدیهی‌ست در حرکت‌های مردمی و زمانی که کار از دست خواص بر آید و به عامه مردم تعلق بگیرد و عوام به حضور فعال در صحنه‌ها کشانده شود؛ در این‌صورت نقش عمده را در قضایا، خیزش‌ها و جنبش‌ها، ملا به‌عهده خواهد داشت و پوهنتونی با وجود نقش مؤثر در به‌راه‌اندازی جنبش‌ها و نهضت‌ها و با همه زرنگی و چیزفهمی‌اش کنار خواهد رفت.

سقوط رژیم شاهی، ضربه محکمی بود بر ذهنیت کسانی که وضع حاکم را مقدس و غیر قابل تغییر می‌شمردند. با سقوط رژیم، روحانیون حامی دربار نیز موقعیت خود را از دست دادند؛ ولی نهضت اسلامی با وجود ابتلاآت جانکاه و جانفرسایی که با آن مواجه گردید؛ نه‌تنها توانست موجودیت خود را حفظ کند؛ بلکه از مرحله فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی وارد مرحله نظامی و مبارزات مسلحانه گردید و قیام ملت علیه کمونیست‌ها و مقاومت در برابر تجاوز قوای اجنبی را رهبری کرد.

در مرحله قیام ملی بود که زمینه ایفای نقش مؤثر و تعیین‌کننده برای مسجد و مدرسه فراهم گردید و انقلاب اسلامی ما مدرسه‌ای را به حضور هر چه فعال‌تر در مبارزه دعوت کرد و در همین مرحله بود

که کشمکش میان ملا و مکتبی وجهه تازه یافت و نزاع بر سر رهبری قیام و قیادت مردم در جریان جنگ و اداره کشور بعد از پیروزی را در پی داشت.

جنگ میان این دو جناح و مداخلات بیرونی ناشی از آن؛ نتیجه طبیعی این نزاع بود. باید بگوییم:

چگونه می‌توان این دو جناح را با هم آشتی داد، جلو درگیری‌های آنان را گرفت و نگذاشت این درگیری به سرنوشت درگیری کلیسا و رنسانس در اروپا منتج شود؟

و این سوال هرگز پیش نیاید که مدرسه در برابر پوهنتون عقب‌نشینی خواهد کرد یا پوهنتون در برابر مدرسه؟ آیا تلفیق هر دو در یک نهاد امکان دارد؟

ما گمان می‌کنیم؛ با چند کاری می‌توان به این اهداف نایل آمد:

۱ - میان مکتب و مدرسه باید آتش‌بس مؤقت اعلان کرد.

۲ - از هر دو طرف خواست تا مؤقتاً واقعیت‌ها را هر چند دردناک باشد تحمل کنند.

۳ - با توحید و ادغام هر دو در نهاد واحد؛ توافق کنند و با پایان بخشیدن به دوگانگی نظام‌های تعلیمی با نصاب‌های درسی گوناگون موافقه نمایند.

۴ - از صنف اول الی دوازدهم نصاب واحد تطبیق شود.

۵ - دوره تخصص، بعد از تکمیل دوره لیسه در پوهنتون آغاز گردد، در آنجا هرکسی در بخش دل‌خواه خود از میان رشته‌های حقوق، قضا، شرعیات، طب، انجیری، تعلیم و تربیه، ادبیات، ساینس، ... یکی را برگزیند و به تحصیلات عالی بپردازد.

نصاب تعلیمی برای دوره قبل از پوهنتون باید به نحوی تهیه شود که معلومات ضروری از علوم دینی چون قرآن، حدیث، فقه و معلومات لازم از علوم اجتماعی به متعلمین تدریس شود. چنانچه متعلمینی که به انتخاب پوهنحی طب یا انجیری یا ... می‌رود؛ فهم کافی از علوم دینی داشته باشد. او به عنوان یک طبیب مسلمان و یا یک انجیر مسلمان و ... بار آید و کسی که در علوم دینی تخصص حاصل می‌کند؛ بهره کافی از علوم اجتماعی داشته باشد.

این طرح با همکاری دولت‌ها قابل تطبیق خواهد بود. یکی از دولت‌های مسلمان باید ابتکار تطبیق این طرح را در دست بگیرد و برای دیگران الگو شود و به فتنه درگیری میان این دو نهاد علمی خاتمه بخشد.

بدون شک؛ توحید مدرسه و مکتب با مخالفت دو گروه مواجه خواهد شد:

الف- حکومت‌هایی که می‌خواهند دین را از سیاست جدا کنند، دین را در محدوده مسجد و خانقاه محصور سازند و از مداخله دین در امور اداره کشور و تنظیم زندگی فردی و اجتماعی مردم مانع شوند.

ب- آن‌عده متولیان دین که وضع موجود را به نفع خود می‌شمارند و از تغییر در آن بیم دارند و نمی‌خواهند دین عمومیت حاصل کند، در اختیار همه قرار گیرد و از انحصار آنان برآید و بازار آنان به کساد بگراید.

ولی آنان که عزت دین خدا را خواهانند و عزت خود را در عزت دین جستجو می‌کنند و عمومیت دین و مردمی‌شدن آن را می‌خواهند، به‌خوبی درک می‌کنند؛ با این طرح، می‌توان به کشمکش میان مدرسه و مکتب به نفع دین خاتمه بخشید و دست‌های ناپاک دشمنان را که به آتش این جنگ دامن می‌زنند؛ قطع کرد.

نویسنده: برادر حکمتیار

سال: ۱۳۷۶